



مکتب روحانی مشاورهٔ مسیحی
بیش از رستگاری

**A Theology of
Christian Counseling**
More than Redemption

نویسنده: جی آدامز
مترجم: شاهرخ صفوی
ویرایش: فرح صفوی

پیشگفتار مترجم

شخصی که به مشاور مسیحی رجوع می کند در این کتاب "مقاضی" نامیده شده، و شخص مشاور نیز "مشاور" نامیده شده است.
شاهرخ صفوی

فصل های کتاب

فصل اول:	نیاز مکتب روحانی در مشاوره مسیحی
فصل دوم:	مکتب روحانی و مشاوره
فصل سوم:	اصول کلام خدا - مشاوره و مکاشفه مخصوص
فصل چهارم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اساس محیط انسان
فصل پنجم:	اصول خدا - نام خدا و مشاوره مسیحی
فصل ششم (بخش ۱):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل ششم (بخش ۲):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل هفتم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اصل تثلیث
فصل هشتم (بخش ۱):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل هشتم (بخش ۲):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل نهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و گناه انسان
فصل دهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و عادت
فصل یازدهم:	اصول انسان - چگونه گناه بر افکار تاثیر می گذارد
فصل دوازدهم:	اصول رستگاری - بیش از رستگاری
فصل سیزدهم (بخش ۱):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل سیزدهم (بخش ۲):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل چهاردهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و زندگی نو
فصل پانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و میوه روح القدس
فصل شانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و ریشه کنی
فصل هفدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و استقامت
فصل هجدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و رنج
فصل نوزدهم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و کلیسا
فصل بیستم:	اصول کلیسا - مشاوره ایمانداران جدید
فصل بیست و یکم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و انضباط کلیسا
فصل بیست و دوم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و اعمال رحیم
فصل بیست و سوم:	اصول آینده - مشاوره مرگ و افراد در حال مردن
فصل بیست و چهارم:	اصول آینده - مشاوره مسیحی و قضاوت
فصل بیست و پنجم:	خلاصه مطالب

فصل هشتم اصول انسان مشاوره مسیحی و زندگی انسان (بخش دوم)

۳. آدم موجودی با اخلاق آفریده شد

من تابحال سعی کرده ام صحبت از شباهت خدا در انسان نکنم، نه بخاطر آنکه ربطی به موضوع ندارد (رابطه حیاتی دارد)، بلکه لازم بود ابتدا آنچه گفته شد زمینه را فراهم سازد تا بتوانم بهتر از آن صحبت کنم.

انسان در شباهت (و شکل) خدا آفریده شد:

پیدایش ۱

۲۶: آنگاه خدا گفت:

«انسان را به صورت خودمان و شبیه خودمان بسازیم،
و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان
و بر همه زمین و همه خزندگانی که بر زمین می خزند،
فرمان براند.»

۲۷: پس خدا انسان را به صورت خود آفرید،

او را به صورت خدا آفرید؛

ایشان را نر و ماده آفرید.

۲۸: خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان فرمود:

«بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید.

بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان

و بر هر جاندارى که بر زمین حرکت می کند،

فرمان برانید.»

مفسران در مورد معنی آنچه در این آیات گفته شده برداشت های مختلفی را عنوان کرده اند، اما دو اصل وجود دارد که همه با آن موافقت:

۱. شباهت انسان به خدا است که فرق میان او و حیوانات را ایجاد می سازد.

۲. انسان شخصی است (اگر کلاً نباشد، تا حدی) با هوش، و صاحب مسئولیت اخلاقی.

تعدادی اعتقاد دارند فرقی میان شباهت و شکل وجود دارد، و برخی اعتقادشان این است که فرق ندارند (من معتقدم فرقی در میان نیست، و از طرف دیگر کلام خدا هیچ فرقی را قائل نمی شود و هر یک بگونه ای استفاده شده اند که قابل تعویض می باشند) (۳۲).

در اینجا لازم است راجع به اصول یاد شده قدری بیشتر صحبت کرد، چون برای مشاوران مسیحی از اهمیت زیادی برخوردار است.

امروزه اکثر “روشنفکران” این دنیا اعتقاد دارند، مسئولیت جزء طبیعت انسان نیست. اسکینر می گوید انسان تحت کنترل محیطش می باشد، و می توان او را با تغییر عواملی در محیطش (همراه پاداش/تنبیه) به جهاتی که نیاز به آن هست هدایت نمود. فروید می گوید انسان ضمیر نامعقول و ناخودآگاهی دارد که توسط آن تشویق و کنترل می شود، و قسمت ناچیزی که معقول است (و از طریق آن رفتار نامعقول خود را معقول می شماریم)، بصورتی می باشد که تصمیمات را عقلانی می شمارد و گزینه های جوابگوی دیگر را حذف می دارد. از جانب دیگر، اطراف ما را در هر سو، روحی نامعقول احاطه کرده. احساسات بر همه چیز غلبه کرده. ادیان خاور دور، احساس گرائی های راجرز Rogers، اخلاقیات نسبی، و صد ها جنبش دیگر این شعار را می دهند، “اگر احساس خوبی نسبت به آن داری، انجامش بده”. یکایک این جنبش ها مسئولیت انسان را بعنوان مخلوقی با اخلاق در دنیا نادیده می گیرند. باختر همین منحصر بودن انسان در میان مخلوقات است، که به او حمله ور شده است. اسکینر، فروید، و راجرز، فرقی میان انسان و حیوان نگذاشته اند. اما سگ و گربه به گوشه ای پناه نمی برند چون مرتکب گناهی شده اند. به حیوانات حکم نشده به خدا و حیوانات دیگر محبت کنند. خدا قوانین اخلاقی به حیوانات نداده. این دو منطق روحانی اساس ویژگی طبیعت انسان را بنا می سازند.

افسیان ۴

۲۴: و انسان جدید را در بر کنید،
که آفریده شده است تا در پارسایی و قدوسیت حقیقی،
شبهه خدا باشد.

کولسیان ۳

۱۰: و انسان جدید را در بر کرده اید،
که در معرفت حقیقی هر آن نو می شود
تا به صورت آفریننده خویش در آید.

پولس در افسسیان صحبت از باز سازی شباهت خدا می کند (عطف به پیدایش ۱: ۲۶ تا ۲۸). این را در کولسیان نیز می بینیم، مضافاً بر آنکه، شناخت کلی خدا را اساس این شباهت می شمارد (ضمناً توجه داشته باشید که شباهت و صورت در این آیه به شکل تبادل پذیر مورد مصرف قرار گرفته اند). این دو آیه همچنین این حقیقت را افشا می کنند که شباهت و صورت خدا، پس از سقوط آدم تحریف شد (با وجود آنکه قدری از آن را نگاه داشته اند یعقوب ۳: ۹)، و لازم است “دل و فکر” انسان تغییر کند:

افسیان ۴

۲۳: باید طرز فکر شما نو شود،

علم کاملی که از طریق قدوسیت و نیکوکاری بدست می آید، نشانه آن قدوسیت و نیکوکاری می باشد که در خدا است، و در نتیجه بدون شک عناصری هستند که شباهت و صورت خدا را

در انسان بنا می سازند(۳۳). این شباهت نیز واضح است که اخلاق و اندیشمندی را (استدلال) در بر دارد.

تنها در اشخاص مسیحی است که شباهت خدا را می توان به معنی واقعی شناسائی کرد. تنها مسیحیان هستند که اصول اخلاقیشان مورد قبول خداست. تنها مسیحیان هستند که افکارشان را خدا قبول دارد (از دیدگاه خدا است). این خصوصیات را نیز، نه بخاطر آنکه خود بدست آوردند یا بگونه ای سزاوار آن بوده اند بدستشان رسید، بلکه بخاطر فیضی است که خدا در مشیت خود عطا فرمود.

نتیجه می گیریم که تنها با مسیحیان است که می توانیم مشاوره کنیم. چیزی کمتر از کوشش در راه بازسازی شباهت خدا در انسان قابل قبول نخواهد بود، چون هدفی که خدا برای انسان دارد شباهت او به خداست. به همین خاطر است که تنها مشاوره مسیحی (که نجات و پاکسازی را هدف قرار داده) مناسب می گردد. تنها در کسانی که تجدید حیات یافته اند، می توان تغییری را ایجاد کرد

افسیان ۴

- ۲۲: شما آموختید که باید به لحاظ شیوه زندگی پیشین خود،
آن انسان قدیم را که تحت تاثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود،
از تن به در آورید.
۲۳: باید طرز فکر شما نو شود،
۲۴: و انسان جدید را در بر کنید،
که آفریده شده است تا در پارسائی و قدوسیت حقیقی،
شبيه خدا باشد.

به همین خاطر است که نمی توان با بی ایمانان مشاوره کرد. بی ایمان را می توان کمک کرد از موقعیتی که در آن است در آید، یا او را با مسیح آشنا کرد، اما نه مشاوره. هر چیزی کمتر از این؛ هر راهی که منجر به از تن درآوردن گناه، و در بر کردن دانش و پارسائی نگردد، سزاوار نام مسیح نیست، و بی ایمانان را گمراه کرده خدا را بد نام می کند. خدا بد نام می شود چون او را بد جلوه می دهند؛ خدا کارش اصلاح کردن نیست، کارش بازسازی شباهت خود در انسان است. خدا نمی خواهد مشاورانش به بی ایمانان کمک کنند تا راه گناه آلودی را با راه گناه آلود دیگری تعویض کنند. او ما را خوانده در خدمت آشتی و بازسازی حقیقی باشیم. شباهت خدا (علاوه بر موارد دیگر)، اشاره به مسئولیت انسان در رفتارش نیز می کند(۳۴). خدا خواست خودش را توسط کلامش برای ما آشکار کرده و ما را مسئول هر سرپیچی از آن نیز کرده (انسان است که دچار عذاب شیطان شده). گناه یعنی عدم اجرای خواست خدا در زندگی انسان. همه گناه کرده اند (جز عیسی). در نتیجه همه مسئول گناه نیز می باشند (آنچه از آدم به ارث بردند و آنچه در زندگی به آن افزودند). کسی که نجات نیافته نمی تواند پاسخگوی خواست خدا گردد، چون روح القدس را ندارد. نمی داند خواست او چیست، چون نشنیده و یا آن را رد کرده است. به این دلیل مشاوره مسیحی تنها برای ایمانداران است. بشارت لازمه بی ایمانان می باشد.

پس از آنکه شباهت خدا تحریف شد، ظرفیت دانش و تقوی انسان نیز به تباهی کشیده شد. حیات نو است که ظرفیت تازه ای را برای شناخت خواست خدا ایجاد می کند (روح القدس). این همان بازسازی است که صحبت از آن کرده ایم. کسانی که دو بار به دنیا آمده اند، ظرفیت

اخلاقی را بدست آورده اند (برداشتشان روزانه بیشتر می شود)، و می توانند خدا را روزانه خوشنود سازند. بی ایمانان ایده نادرستی از اخلاق دارند، و طبیعتاً دستخوش شیطان می گردند. اخلاق بی ایمان نهائماً تبدیل به شریعت گرائی می شود (کسانی که فکر می کنند با اعمال خوبشان خدا را خوشنود می کنند) و خدا را بدنام می کند (رومیان ۳: ۲۳؛ ۸: ۸) (۳۵). اخلاقی که نجات نیافته بر اساس نیت های (انگیزه های) نا درست استوار شده که منشأ آن ها تحریف خدا است. این واقعیت ها برای مشاوران مسیحی اهمیت زیادی دارد، چون نه تنها بخاطر آنکه دائماً راجع به اخلاق است که صحبت می کنند، بلکه باید ظرفیت تازه متقاضیان را نیز در نظر بگیرند. هر کسی که حقیقتاً حیات تازه را دریافت کرده، چون روح القدس را دریافت کرده، توانای شناخت کلام خدا و عمل به آن را دارد، و در نتیجه امکان انجام تمام آنچه خدا از او می خواهد را نیز خواهد داشت. در آنکه این حقیقت دارد بحثی نیست، اما کمتر کسانی هستند که به ظرفیت کامل خود دسترسی پیدا کرده باشند. همه می دانیم که ظرفیت، همیشه در حال رشد است، و به این خاطر است که ما در شبهات خدا رشد می کنیم. باز سازی به تدریج بنا میشود،

دوم پطرس ۳

۱۷: پس شما ای عزیزان، حال که این را می دانید،
به هوش باشید مبدا به راه نادرست بی دینان گمراه شوید
و پایداری تان را از کف بدهید،
۱۸: بلکه در فیض و شناخت خداوند
و نجات دهنده ما عیسی مسیح نمو کنید،
که او را از حال تا ابدالابد جلال باد! آمین.

ضمناً، چون هنوز گناه در وجود ما هست، این باز سازی تدریجی ما نامرتب بنا می گردد، تا زمانی که بطور کامل، از گناه آزاد شده در حضور خدا کامل شویم. به این خاطر، مشاور مسیحی این امکان را دارد به بسیاری از جوانب زندگی متقاضی رسیدگی کند. حال سؤال اینجا است؛ چگونه مشاور می داند زمان مشاوره پایان یافته؟ از لحاظی می توان گفت مشاوره هیچ وقت پایان نمی گیرد. جواب را نمی توان در تعداد مسائل و مشکلات متقاضی یافت، چون آنگاه:

- (۱) مشاوره هیچ وقت پایان نخواهد یافت (چون همیشه مسائل و مشکلات هست)، یا
- (۲) زمانی که بطور اختیاری پایان می یابد (اما چه کسی است که بگوید پایان چیزی در اختیار من است)

پایان مشاوره بستگی به کیفیت مسائل حل شده دارد و تا اندازه ای به عوامل دیگر. مسائلی که ظاهراً مشخص می باشند (یا در طی مشاوره مشخص می شوند) و متقاضی را از پای در آورده اند، اولویت دارند. و بطوری که نمی توان (و نه باید) همه کارها در مشاوره انجام بگیرند، جلسات ممکن است پس از حل این مسائل پایان پذیرند. اما این کار به تنهایی بنظر کافی نمی آید.

آیا مشاور نباید توجه به مسائلی کند که ممکن است متقاضی فردا با آن ها مواجه شود؟ آیا کارش علاوه بر اصلاح و باز آموزی، شامل اقدامات پیش گیرانه نیز نمی باشد؟ یقیناً مسائل

آینده نیز تا اندازه ای مشخص می باشند که نباید نادیده گرفته شوند. اما، این کار ممکن است باعث شود مشاوره سال ها طول بکشد و متقاضی را وابسته به مشاور نیز بکند. در نتیجه چه کار باید کرد؟

جواب اینجاست که مشاور نه تنها تمرکز بر مسائلی می کند که به او ارائه شده (و افشا شده)، بلکه پس از حل مسائل، همراه متقاضی مروری از چگونگی حل شدن آن ها می کند تا او با طریق حل مسائل از طریق کلام آشنا شود و اصول بدست آمده را برای حل مسائل آینده استفاده کند. علاوه بر آموزش طریق پیش گیری مسائل (و طریق حل آن ها اگر نتوانست پیش گیری کند)، مشاور مسیحی می خواهد اصول کلام خدا و طریق استفاده از آن را نیز آموزش دهد تا رشد روحانی ادامه یابد.

این موضوع از آنجا سر چشمه می گیرد که خدا با ما می کند. کلام خدا فهرستی از مسائلی نیست که ممکن است اتفاق بی افتند و چگونه می توان حلشان کرد. کلام خدا مجموع کتاب هائی است که شامل اصول مربوط به کل زندگی می باشند، همراه موقعیت هائی که نشان می دهند چطور این اصول ربط پیدا می کنند و چگونه می توان از آن ها استفاده کرد (۳۶). بعضی مواقع موقعیتی که متقاضی در آن واقع شده با تفصیل صحبت از آن شده (بعنوان مثال، روش زندگی زنی که شوهرش بی ایمان است - دوم پطرس ۳). مواقع دیگر، لازم خواهد شد از استدلال، اصول کلی، و مثال هائی که عنوان شده استفاده کرد. مشاور باید بیاموزد چگونه از قیاس و تشبیه و استدلال و غیره، استفاده نماید.

متقاضیان نیز لازم است شیوه تحلیل کلام خدا را در موقعیت های مختلف زندگی بیاموزند (۳۷). مشاور زمانی می داند مشاوره به پایان رسیده که متقاضی اصول کلی جریان کار حل مسئله ای که داشته را، از ابتدا تا پایان کار، به خوبی درک کرده و می داند چگونه این تجربه را در مسائل آینده خود بکار برد (گفتنش طولانی است، اما انجام کار نه چندان). زمانی که متقاضی با استفاده از کلام آشنا شد، آنوقت مشاوره پایان یافته است. در خلاصه می توانیم بگوئیم پایان:

- ۱) زمانی است که مسائل اصلی متقاضی (و آنچه در طول مشاوره افشا شده)، از طریق کلام خدا حل شده اند؛
- ۲) زمانی ایست که متقاضی، اصولی که در شناخت و حل مسئله اش در کار بوده را آموخته، و در حل مسئله دیگری بکار برده است؛
- ۳) زمانی است که متقاضی آموخته چگونه از مسائل پرهیز کند، و اگر نتوانست، چگونه و از کجا درخواست کمک نماید.

این شرایطی هستند برای آنکه بتوانیم خواست خدا را در هر مورد بر آورده کنیم. حال به مورد دیگری بپردازیم.

قبلاً صحبت از مسئولیت انسان بعنوان "مخلوق با اخلاق" کردیم، و نشان دادیم چگونه فلسفه فروید و اسکینر این مسئولیت را باطل می سازند. موضع این افراد به حدی مخالف مسئولیتی است که خدا به انسان داده، که یگانگی انسان را در میان مخلوقات رد می سازد. فرق چندانی با سایر مخلوقات نمی گذارند و در نتیجه، شباهت به خدا نیز وجود ندارد. در هر دو صورت، انسان موجودی با اخلاق نیست؛ موجودی بهتر از یک حیوان نیست. او را آلت دست اوضاع و احوال، مردم، و محیطی بی طرف می شمارند که انگیزه تصمیم هایش دستخوش فشار های کاملاً غیر عقلانی است.

اما می پرسند، ”پس راجع به پیشگزینش سرنوشت انسان توسط خدا (”خدا همه چیز را از قبل تعیین کرده“) چه می گوئید. مگر نتیجه نهائی همان نخواهد بود؟“ (۳۸). خیر.

”چرا؟“
بگذارید توضیح دهم. پیشگزینش (از پیش تعیین شده) کار خدای دانا، با اقتدار، و منطقی می باشد، نه تعدادی پیش آمد های غیر مترقبه. همین کل فرق را بوجود می آورد.
”چطور؟“
به دو گونه خاص:

(۱) خدا نه تنها با اقتدار و منطقی است، بلکه دانا نیز می باشد. در نتیجه نه تنها می تواند نقشه آینده (آینده همه آفرینش و مخلوقات) را بکشد، بلکه بگونه ای این کار را انجام دهد تا اختلافی با تصمیم گیری آزادانه هر یک ایجاد نکند. به راستی می توان گفت، این همان ”آزادی شخصی“ است (آزادی اندرونی). انسان نمی تواند ”آزادانه“ آنگونه که نیست، باشد (آزادی او در محور آنچه هست می باشد). خدا نیز خود (بگونه ای که ما هستیم) محدود به آنچه هست می باشد (چون بی نهایت است، گمان می برند نا محدود نیز هست). بعنوان مثال، او نمی تواند خارج از شخصیت خود عمل نماید. نمی تواند آنچه خلاف طبیعتش هست را انجام رساند. در نتیجه وقتی می بینیم پولس در اول تیطوس می نویسد ”.... خدای منزّه از هر دروغ“، او محدود به شخصیت راستی می باشد که در اوست. محدودیت شخصی انسان نیز (محدود به آنچه خود هست)، نشانه آزادی کاملی است که در آن محدوده برایش موجود می باشد. این آزادی (در محدوده زندگی)، چنان است که می تواند آنگونه که می خواهد باشد و عمل نماید (که در خصوص خدا بی نهایت است، و در خصوص انسان محدود به شخصیتی است که دارد). با پیشگزینش عملکرد هر انسان، خدا بگونه ای آن را به ثمر می رساند تا آزادی که برای او فراهم ساخته حفظ گردد. این فرمان را به گونه ای انجام می رساند تا نه تنها خلاف شخصیت انسان آزاد واقع نگردد، بلکه از شخصیت او استفاده می کند تا انجام بگیرد. نه تنها خدا عاقبت ها را تعیین کرد، بلکه ابزار کار را نیز تعیین کرد. یکی از ابزار نیز حق انتخاب است.

نمونه دیگری از این گزینش را در الهام کلام خدا می بینیم. نویسنده های کلام خدا مانند منشی نبودند که آنچه به ایشان دیکته می شد را بنویسند (البته بعضی مواقع چنین بود). این نویسندگان به سبک و واژگان خود، آنچه فکر می کردند مناسب مردم و کلیسا بود را می نوشتند. اما روح القدس نظارت و هدایتشان می کرد (با تکوین سبک، واژگان، افکار، و مطابق با وضعیتی که به آن اشاره می کردند) و آنچه می نوشتند، در همان حال، آن بود که خدا می خواست بنویسند. او بگونه ای همه چیز را در دست داشت تا (۱) شخصیت و آزادی نویسنده حفظ گردد، و از آن استفاده کرد تا (۲) کتابی (یا کتاب هائی) بی خطا را تولید نمایند که دقیقاً مطابق با خواست اوست. بعنوان مثال، انجیل یوحنا هم نوشته یوحنا بود و هم کلام خدا بود. به همین صورت، پیشگزینش رفتار و تصمیم های انسان به هیچ عنوان مانع آزادی حق انتخاب، و مسئولیتی که در برابر آن دارد، نیست.

(۲) خدا خود شخص است، و انسان را در شباهت خود آفرید (جسم پوشید). یکی از جوانب شخصیت، اخلاق می باشد. خدا موجودی است با اخلاقی (نمی تواند دروغ بگوید؛ درست و غلط، خطا و حقیقت برایش اهمیت دارند. او معیار آن ها را بر طبق طبیعت خود فراهم

ساخت). نتیجتاً، بر خلاف اعتقاداتی که مدعی هستند نیروئی “غیر شخصی” (از بیرون)، پایه انگیزه و انتخابات انسان می شود (مانند فروید، اسکینر، و غیره)، آیات کلام صحبت از خدا می کنند که شخصی است، با اخلاق و منطقی، که از قبل همه آنچه می گذرد را تعیین کرده است. این خدای شخصی و نیکو منش، مصمم است خواست خود را، نه با نادیده گرفتن حق انتخاب انسان، بلکه با استفاده از آن، به انجام رساند. پیشگزينش او در نتیجه، دقیقاً همان است که رفتار با اخلاق و مسئول گرانه انسان را حفظ می نماید.

غیر ممکن است خدا بر خلاف نقشه و اهداف خود، نقشه ای را برای اداره انسان اجرا کند که مسئولیت اخلاقی آن ها را پایمال می کند. خیر، خدا این گونه رفتار نکرد و نمی کند؛ در عوض، آن ها را در شباهت خود آفرید. بگونه ای که هنوز برای ما آشکار نیست، او هم زندگی انسان را از قبل تعیین نمود و هم آنها را مسئول زندگی که دارند نمود، و می نماید. این تعادلی است که هر مشاور مسیحی باید در دست داشته باشد.

حال ببینیم این موضوع چه ربطی به مشاوره دارد. در حقیقت ربط زیادی دارد. مهمتر از هر چیز، مشاور می تواند مسئولیت انسان را در هر جا که کلام تاکید کرده، خود نیز تاکید نماید (به هر صورت مقابله با شیطان خواهد بود). علاوه بر این، تاکید باید استوار بر این اعتقاد باشد، که خدا انسان را مسئول رفتارش می دارد (یعنی با آنچه دریافت کرده تطبیق می نماید). و در خلاصه به این صورت است که پیشگزينش، اصل مسئولیتی که انسان در مقابل رفتارش دارد را، با تنها مرجع با اقتداری چون خواست خدا برای انسان، به صحنه می آورد. نه فرضیه تکامل اسکینر، و نه فرضیه اجتماع گرای فروید امکان حقیقت را در خود دارند، چون مخالف با آنچه خدا در سر تا سر کلامش گفته می باشند - خدا انسان را آفرید و او را شخص مسئولی می شمارد (حد عقل حفاظت از جان خود).

”پس اشخاصی که هنوز ایمان نیافته اند و نمی توانند اصول اخلاقی خدا را به جای آورند چه؟“

فرقی نمی کند. توانائی فعلی ایشان، معیار مسئولیتی که عهده دارند را تعیین نمی کند. بی ایمانان را نباید بگونه ای برداشت کرد که پیشگزينش خدا خلاف تصمیمات و طبیعت آن ها است. آن ها نیز طبق طبیعت خود رفتار می کنند (خدا می گوید طبیعت گناه کار). اما مانند مرد ثروتمند، کسانی که توبه کار نخواهند بود، خدا را بی انصاف نخواهند شمرد، با وجود آنکه در جهنم عذاب می کشند (حقیقت را نمی توان انکار کرد). بعکس، مانند او اذعان مسئولیت خود را خواهند کرد (لوقا ۱۶).

هیچ شخص بی ایمانی اجبار ندارد آنگونه که زندگی می کند و تصمیم می گیرد باشد و برای همیشه آنگونه بماند.

هر گناهی که می کند، نمی شود مطابق با خواست خودش نباشد. نهایتاً لازم خواهد شد این حقیقت را تصدیق کند (خود را نمی تواند از جریان زندگی خودش مصون بشمارد). پیشگزينش خدا هیچ کس را مجبور نمی کند، نه گناه کار را که گناه کند و نه ایماندار را که

اطاعت نماید. این به همان دلیلی است که قبلاً اشاره کردیم؛ خدا نه تنها عاقبت را تعیین می کند بلکه وسیله ایجاد آن را نیز فراهم می سازد.

۴. آدم موجودی اجتماعی آفریده شد

آدم ساخته نشده بود که تنها باشد و در انزوا زندگی کند. از ابتدا، ظرفیتش، در زبان آوردن و رفت و آمد و سخنش با خدا در خنکی روز، و آنکه تنها نماند،

پیدایش ۲

۱۸: یهوه خدا فرمود:

«نیکو نیست آدم تنها باشد،

پس یآوری مناسب برای او می سازد»

همه گواه آشکاری است که انسان موجودی اجتماعی است. این جنبه اجتماعی او نیز تنها با مصاحبت با خدا و یا تنها با انسان دیگر ارضا نمی گردید (مگر با داشتن عطیه مخصوص - متی ۱۹ و اول قرنیتان ۷). خدا انسان را چنان آفرید که هم رابطه با خدا داشته باشد و هم انسان. آدم می توانست شفاهاً ارتباط برقرار نماید و محبت به دیگران بکند و محبت از دیگران دریافت نماید. انسان آفریده شد تا خدا و همسایه خود را محبت نماید. با وجود آنکه گناه همه این صفات خوب اجتماعی را فاسد، تحریف شده، و به تباهی کشانده است، هیچ یک از این صفات آنقدر از میان نرفته که نشانی از آن باقی نمانده باشد. بی ایمانان به شکل پیچیده ای نیز خواستار تماس با دیگران هستند و سعی نیز می کنند ارتباط برقرار کنند. و حتی کسانی که «بدسیرت» هستند (توجه کنید عیسی مسیح آنکه رابطه سالمی با خدا ندارد را چگونه خطاب کرده) می دانند «که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهند».

لوقا ۱۱

۱۳: حال شما با همه بدسیرتی تان می دانید

که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر

پدر آسمانی شما روح القدس را به هر که از او بخواهد،

عطا خواهد فرمود.

اما با این حال، بهترین تلاش هایشان در قبال آنچه خدا طراحی کرده بود («هدایای نیکو»)، نحیف و کوتاه می انجامد. ارتباط، مصاحبت، و محبتشان به یکدیگر، همه فاصله بسیاری با معیار کلام خدا دارد. با این حال، «طبیعت اجتماعی» انسان را می توان در این نیاز و کوشش ها دید.

تنها مسیحیان هستند که با رابطه ای که با خدا و همسایه خود دارند، و با هم نشینی که با دیگر اعضای کلیسا دارند، و محبتی که به همسر خود دارند، توانائی آغاز تجربه آنچه انسان اجتماعی «قرار بود» داشته باشد را داشته باشند. و تنها در «آسمان و زمینی جدید» که «منزلگاه پارسایی است» (دوم پطرس ۳: ۱۳)، خواهند توانست به راستی روابط خود را تجربه نمایند. وظیفه مشاور آنست کمک کند تا فرایند رشد مسیحی «تا حد امکان افزایش یابد».

دوم پطرس ۳

۱۳: اما ما بنا بر وعده او

مشتاقانه در انتظار آسمانی جدید

و زمینی جدید هستیم

که منزلگه پارسائی است.

جنبه اجتماعی ایمانداران برای مشاوران مسیحی بحدی وسیع می باشد که نمی توان در اینجا مطرح کرد. مبحث عظیم محبت به خدا و به همسایه خود، هم نشینی و مصاحبت با اعضای کلیسا، و ازدواج و روابط خانوادگی در این جا همه مطرح می باشند، بعلاوه رابطه مسیحیان با بی ایمانان. اگر بخواهیم به همه آن ها رسیدگی کنیم نیاز به نوشتن چندین جلد کتاب خواهد بود (نه تنها یک کتاب). نتیجتاً واضح است که این کار فراتر از حوزه مقدورات ما در اینجا است. اما کاری که می توانم بکنم این است، که به کتاب هائی چون ”زندگی در خانواده مسیحی“ (که به موضوع های مختلف مربوط به ازدواج و خانواده کرده ام)، و ”چگونه بر شرارت غلبه کنیم“ (که راجع به رابطه ایماندار با بی ایمانان، بگونه ای که پولس در رومیان ۱۲: ۱۴ تا ۲۱ مطرح کرده، صحبت کرده ام) (۳۹) اشاره کنم. در کتاب های دیگری که نوشته ام (خصوصاً ”راهنمای مشاوران مسیحی“) به موضوع های دیگری نیز رسیدگی کرده ام. در نتیجه، اینجا کاری که می توانم بکنم (بدون ترتیب خاصی) این است که بعضی از جوانب مربوط به موضوع اجتماعی مسیحیان را که تابحال در جای دیگری عنوان نکرده ام مطرح کنم.

در آغاز، همه گونه ریاضت طلبی که رابطه مسیحیان با بی ایمانان را محدود یا منع می سازد را باید، اکیداً رد کرد. فرمان دوم خدا، ”همسایه ات را همچون خویشتن محبت کن“ مانع هر نوع انحصار گرایی می گردد (چه روحانی چه اجتماعی) (۴۰). در اول قرنیتان ۵: ۹ - ۱۱، فرمول حفظ رابطه با دیگران را مشاهده می کنیم. علاوه بر این، نمک دنیا بودن (نفوذ حفاظت کننده) و نور جهان بودن (نفوذ راهنما کننده) هر دو، نشانگر فرمان محبت به همسایه می باشند که نیاز به همنشینی با دیگران را مجسم می سازند.

اول قرنیتان ۵

۹: در نامه پیشین خود، به شما نوشتم که با بی عفتان معاشرت نکنید.

۱۰: اما مقصودم به هیچ روی این نبود

که با بی عفتان این دنیا یا با طمع ورزان یا شیادان یا بت پرستان معاشرت نکنید، زیرا در این صورت می بایست دنیا را ترک گوئید.

۱۱: اما اکنون به شما می نویسم

که با کسی که خود را برادر می خواند،

اما بی عفت، یا طماع یا بت پرست یا ناسازگار یا میگسار و یا شیاد معاشرت نکنید و با چنین کس حتی همسفر مشوید. است،

نور کسی که خود را صومعه نشین یا در راهبه خانه منزوی کرده نمی تواند بر دنیا منعکس شود. روابط اجتماعی لازم است تا بتوان امور مربوط به ملکوت خدا را انجام رساند، و شخص با محبتی که عیسی مسیح می خواهد، گردید.

روابط اجتماعی (خارج از خانواده) برای رفاه خودمان نیز لازم می باشد. حتی عیسی مسیح خواستار ستایش خدا همراه با دیگران بود. یکی از مشکلاتش تنهائی بود، چون دیگران او را درک نمی کردند.

لوقا ۲۲

۱۵: آنگاه به ایشان گفت:

«اشتیاق بسیار داشتم پیش از رنج کشیدنم، این پَسَح را با شما بخورم.

اشتراک، درجات مختلف را در روابط اجتماعی دارد. عیسی مسیح برای جماعت موعظه می کرد (و توجه و علاقه به ایشان نشان می داد، و علاوه بر این، تعلیم، شفا، و خوراک به ایشان می داد). در سطح کوچکتر، رابطه نزدیکتری با دوازده شاگردش داشت (این ها مسیح را در ابعاد شخصی برداشت می کردند). این اشخاص را ”دوست خود“ نام برد،

یوحنا ۱۵

۱۵: دیگر شما را بنده نمی خوانم،

زیرا بنده از کارهای اربابش آگاهی ندارد.

بلکه شما را دوست خود می خوانم،

زیرا هر آنچه از پدر شنیدم،

شما را از آن آگاه ساخته ام.

توجه داشته باشید که مسیح دوست را، شخصی می خواند که با او همدل و همراه می شود. و در سطح کوچکتر از آن نیز، رابطه مستقیمی با پطرس و یعقوب و یوحنا داشت. این سه نفر بودند که همراه او به بالای کوهی که در آنجا سیمای او دگرگون شد رفتند، و شاهد شدند. تنها آنان بودند که همراه او در آن شب آخر به باغ جتسیمانی رفتند. و در میان این سه، یوحنا نزدیکتر از همه به او بود. کلام می فرماید:

یوحنا ۱۹

۲۶: چون عیسی مادرش و آن شاگردی را که دوست می داشت در کنار او ایستاده دید،

به مادر خود گفت: «بانو، اینک پسر ت».

نهایتاً، برای کشیشان (و مسیحیان دیگر)، اشکال ندارد درجه های مختلف دوستی و رفاقت را داشته باشند (در صورتی که کاربرد صحیحی را به خرج بدهند). عیسی مسیح خود این نمونه از رابطه اجتماعی را در زندگی خود داشت. کسانی که دوست و رفیقی را ندارند، (یا تنها دوستان ظاهری دارند)، به کمک نیاز دارند. مشاوران لازم است به جنبه دوستان متقاضیان رسیدگی نمایند، و به کسانی که مشکلی در این رابطه دارند، کمک های لازم را بنمایند.

کلام عیسی مسیح در یوحنا ۱۵: ۱۵ در رابطه با دوست، شامل رابطه ای می باشد که خواستار شریک شدن در آنچه در دل می گذرد است، و این اهمیت زیادی برای مشاوران دارد. در پرسشنامه های مشاوره مسیحی، یا در جمع آوری اطلاعات، مهم است این گونه سوالات مطرح شوند، ”آیا دو یا سه نفر را دارید که آنقدر نزدیک به شما هستند که می توانید حقیقت دلتان را به آن ها بگوئید؟“. در واقع می توان این را دستور کار مشاور شمرد؛ شخصی که چنین افرادی را در زندگیش ندارد، دچار مشکل خواهد شد. با این حال، کمک به شخصی که مشکل اجتماعی دارد ممکن است با شخص دیگر فرق داشته باشد. دلائل مبنی بر مسئله او ممکن است فرق زیادی با متقاضی دیگر داشته باشد؛ مسائل بسیاری هستند که باعث زندگی تلخ می شوند. یک متقاضی بخاطر ”غرور“ (ظناً این مسئله زیر بنای بیشتر آنچه خجالت نامیده می باشد است)، ممکن است از شریک شدن امتناع ورزد (مثلاً در آموزش کلام). وقتی صحبت از آن می شود احساس شرم می کند، می توان آن را شناخت (البته ممکن است ”راز تقصیری“ را داشته باشد که نمی خواهد افشا گردد). متقاضی دیگری ممکن است از رابطه نزدیک با دیگران امتناع ورزد چون تجربه بدی از کسی که راز او را به همه افشا کرده (یا برای نفع خود استفاده کرده) داشته است. مزه تلخ آن را یک بار چشیده و می گوید ”نمی خواهم دوباره دنبال دردرس بگردم“. شخص سوم، ممکن است بقول معروف ”دست و پا چلفتی“ باشد و در پیدا کردن و نگاه داشتن دوست کند بی تجربه باشد (این فرق نمی کند مسیحی باشد یا بی ایمان).

ممکن است نداند،

- (۱) دوست یعنی چه،
- (۲) کجا دوست را پیدا کند،
- (۳) چگونه دوستی را به مرحله اجرا بگذارد یا
- (۴) دوست را نگاه بدارد.

در نتیجه، در جایی که مسئله اشتراک اجتماعی موجود می باشد (همراه آثار مضر که دارد)، دلیل مشترکی برای همه وجود ندارد. هر موردی، دلیل (یا مجموع دلائل) خود را دارد که باید از طریق جمع آوری اطلاعات، و برداشت عمقی از تکالیف انجام شده، بدست آید. افشای دلیل، خود راه حل را نشان خواهد داد (و ابعاد کلام مربوط به مورد بخصوص معلوم خواهد شد).

اما مهم ترین موردی که امروزه مربوط به مسئله اجتماعی ایمانداران می باشد، مصاحبت مسیحیان، و ازدواج مسیحیان است. در دنیای زندگی می کنیم که بیشتر صحبت از غربت و بیگانگی می باشد. می گویند انسان فردی اجتماعی است، و فاقد دوستی با کسی. بسیاری از مسائل اجتماع امروزه نیز مربوط به جدائی اشخاص از یکدیگر است. کوشش های متعددی در این زمینه شده تا شکاف وارده را از میان بردارد (گروهک های امداد شخصی، گروه های امداد و پشتیبانی از ازدواج، و غیره). البته مشاوران مسیحی می دانند که جواب در مصاحبت سالم مسیحیان است، و ازدواجی که عملکرد صحیحی را داشته باشد. و در این جاست که شراکت نزدیک لازم می باشد. ایمانداران تازه ایمان، هتماً در هر دو مورد کمبود هائی دارند که نیاز به رسیدگی به آن ها است. آن نشاطی که از تجربه روابط اجتماعی روحانی بر می

خیزد، نشانگر آنچه در ابدیت است خواهد بود، و آنچه همین امروز می توان آغاز به تجربه نمود.

حال مثالی را در نظر بگیریم. امروزه زمانی را می گذاریم که آن را جامعه “محرک” می خوانند. سهولت حرکت از جایی به جای دیگر باعث چنین وضعیتی شده (چه به اجبار و چه به خواست). بسیاری مدت محدودی را در جایی که به دنیا آمده اند سپری می کنند، و سپس به جای دیگر انتقال می یابند. این حقیقتاً عامل تکان دهنده برای بی ایمانان باید بوده باشد. چه نوع زندگی خواهند داشت؟ چه دوستان و مشارکت های جدیدی را خواهند داشت؟ چقدر طول خواهد کشید؟ اما مسیحیان لازم نیست به جایی بند باشند، همه جا هستند و فامیل یکدیگرند، هر جای دنیا که باشند. هر جا بروند، می توانند فوراً به کلیسای محل رفته و با مسیحیان روابط جدیدی را برقرار کنند. خداست که نظارت می کند.

مصاحبت مسیحیان در دوران عهد جدید کلام موضوع مهمی بود. رسولان غالباً سلام و تعارفات خود را در نامه هایشان به دیگر مسیحیان و کلیساها عنوان می داشتند تا آن ها را تشویق به مصاحبت کنند. از جایی به جای دیگر می رفتند تا ایمانداران آنجا را تقویت کنند، و بعضی از نامه هایشان کلاً مربوط به مهمان نوازی بود (دوم و سوم یوحنا).

آدم فردی اجتماعی بود و نسل بعد از او نیز اجتماعی بوده است. در رابطه با مسیحیان، آفریننده شان آنچه لازم دارند را در جمع فراهم کرده است. مسیحیانی که در تنهایی بسر می برند باید تشویق و ترویج شوند تا با دیگر ایمانداران رابطه ایجاد کنند (ترس نشانه شیطان است). مشاوران تا به حال، به اهمیت این موضوع پی نبرده اند. باید توجه به آن کنند، موضوعی است که در زمینه های مختلفی از کلام، از آن صحبت شده (به خصوصیات که در آیات مربوط به “یکدیگر” و “همدیگر” نام برده شده رجوع کنید). انزوا نتیجه گناه است. این انزوا و جدائی آدم از آدم را در صورتی می توان فهمید، که نگاه به جدائی بی ایمانان از خدا کرد (جنگ و جدال همان گناه خود خواهی می باشد). اما میان مسیحیان که با خدا همدل و همروح شده اند، نباید دلیلی برای انزوا در کار باشد؛ اگر خود را جدا و دور از همه احساس می کنند، تقصیر با خودشان است. شاید لازم است احساس خود را در قدم های اولیه نادیده بگیرند، تا پس از مدت کوتاهی احساسشان نیز تمایل به آن گیرد. خدا امکانات بی نهایتی را برای دوستی و رفاقت فراهم ساخته است. شکست های اولیه را (مانند دوچرخه سواری) باید تحمل کرد تا نتیجه نیکو را بدست آورد.

حقایق دیگری هست در این رابطه که شاید لازم شود به متقاضیان اعلام کرد. اگر شخص مسیحی آنچه دریافت کرده را در خود پنهان نگاه دارد، گناه می کند. گنااهش به خدا، بنده او، و همچنین خودش می انجامد (فرمان دوم خدا محبت به دیگران است). تنهایی معمولاً تبدیل به مسائل بزرگتری نیز می شود. تاکید به ایجاد دوستی و همبستگی را نمی توان نادیده گرفت. خصوصاً در مورد جوانان، و نقشی که در خصوصیات زندگی آنان دارد.

در زمینه روابط اجتماعی، ازدواج مسیحی نزدیکترین و عمده ترین رابطه می باشد. هیچ جای دیگری نیست که بتواند به آن اندازه، امکان نزدیکی و همدلی باهم را فراهم سازد. ولی متأسفانه، ازدواج مسیحیان نیز این نزدیکی و همدلی را کمتر نشان می دهد. ازدواج در کشور های صنعتی غرب در حال آشفته گی است (و به دیگر نقاط جهان نیز سرایت کرده). آن شناخت و صمیمیتی که در “عهد” میان طرفین بود، دارد از میان می رود (و خود محوری جای آن دارد پر می کند). این در حالی است که کلام خدا ازدواج را “پار” و “پاور” همدیگر نامیده،

۱۸: یهوه خدا فرمود:
«نیکو نیست آدم تنها باشد،
پس یآوری مناسب برای او می سازم».

امثال ۲

۱۷: که شریک جوانی خویش را ترک کرده
و پیمانی را که در حضور خدای خود بسته،
از یاد برده است.

ملاکی ۲

۱۴: اما شما می گوئید: «چرا نمی پذیرم؟»
از آن سبب که خداوند در میان تو و همسر ایام جوانی ات شاهد بوده است، ه
مسری که تو به وی خیانت ورزیده ای،
با آنکه او همدم تو و همسر هم پیمان توست.

وقتی تنها همین آیات را در نظر بگیریم، می بینیم ازدواج «عهد و پیمان یاری است» (۴۱).

نتیجتاً، اساس رابطه میان زن و شوهر را لازم است، زیر عنوان «یار» و «یآوری» برداشت کرد. این رابطه نیز بعلت آنکه امری تازه است که باید میانشان باشد (از فکر به عمل آید)، لازم است کشت و کار بشود تا موفق گردد. چیزی نیست که خود بخود با گذاشتن دو نفر زیر یک سقف بوجود آید. وجه اشتراکی باید میانشان باشد تا بتواند رشد کرده و میوه آورند. تنها نیروئی که دوام لازم را دارد (یا نیروئی که احتیاج به آن دارند)، ایمانی است که هر دو به عیسی مسیح و کلام خدا دارند.

خدا اساس ازدواج را بر پایه زاد و ولد طراحی نکرد. حیوانات بدون نیاز به چنین نهادی موفق به زاد و ولد بوده اند. البته نسل انسان نیز با زاد و ولد تکثیر می گردد. اما، فرق در این است که حیوانات جفت گیری می کنند، ولی انسان ازدواج می کند. در جفت گیری، الزام دیگری جز ارضای نیاز های جنسی خود، وجود ندارد (با وجود آنکه بعضی حیوانات تمایلات خانوادگی نیز دارند). اما، خدا با بنیان گذاری «عهد» یاری (۴۲)، چیزی فراتر از رابطه جفت گیری را برای انسان منظور داشته است. در ازدواج، طرفین متعهد می شوند که صمیمیت و نزدیکی (که یقیناً شامل روابط جنسی نیز می باشد) را میانشان «نگاه» بدارند (در ملاکی ۲: ۱۴ و امثال ۲: ۱۷ می بینیم هر دو به وسیله «پیمان» با یکدیگر، خدا را شاهد وصلت خود قرار می دهند؛ و در اول قرنیتان ۷: ۴ تساوی مسئولیت را در قبال این مشارکت می بینیم). این صمیمیت و نزدیکی را خدا چنان ترتیب داده بود که حتی لباس نمی توانست آن ها را از هم جدا سازد (پیدایش ۲: ۲۵) و بگونه ای تغییر می کردند که گوئی «یکتن» می باشند،

پیدایش ۲

۲۴: از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده،
به زن خویش خواهد پیوست
و یک تن خواهند شد.

۲۵: آدم و زنش هر دو عریان بودند و شرم نداشتند.

اصطلاح یکتن شدن را بسیاری اشتباه برداشت کرده اند چون فکر می کنند منظور اشتراک جنسی است. البته یک جنبه آن رابطه جنسی هست، ولی عامل اصلی، اهمیت بیشتری از آن دارد،

افسسیان ۵

۲۸: به همین سان، شوهران باید همسران خود را همچون بدن خویش محبت کنند.

آن که زن خود را محبت می کند،

خوشتن را محبت می نماید.

۲۹: زیرا هرگز کسی از بدن خود نفرت ندارد،

بلکه به آن خوراک می دهد و از آن نگهداری می کند،

همچنانکه مسیح نیز از کلیسا مراقبت می نماید؛

۳۰: زیرا اعضای بدن اوئیم.

کلام خدا این رابطه نزدیک را چگونه معرفی می کند، که هر چه شوهر برای زن خود می کند، در حقیقت برای خود می کند. در پرتو این تفسیر از عهد جدید کلام، در پیدایش ۲: ۲۴، بجای ”یک تن“ می توان ”یک نفر“ تفسیر کرد. و زمانی که واژه های عبرانی را مطالعه می کنیم (در جایی که یکتن استفاده شده)، می بینیم که دقیقاً همین معنی را دارا است (پیدایش ۶: ۱۷؛ ۷: ۲۲، که در آن کلمه عبرانی אֶחָד به زبان فارسی ”ذی جسد“ ترجمه شده و نه یک بدن، چون منظور تنها جسم نیست). چه در عهد جدید یا قدیم، منظور از ”جسد“ تنها جسم نیست. همچنین در یوئیل ۲: ۲۸ (که در اعمال ۲ از آن نقل قول شده)، אֶחָד به زبان فارسی ”بشر“ ترجمه شده. در نتیجه، معنی آنکه هر دو ”یکتن“ می شوند این است، که رابطه میانشان بقدری نزدیک و صمیمی است که می توان گفت این پیوند، آن ها را تبدیل به ”یک نفر“ کرده است (۴۳).

چاره مسئله بیگانگی اجتماعی (که کلام خدا آن را ”بی کسان“ نامیده؛ مزمور ۶۸: ۶)، در صمیمیتی است (هر طبقه اجتماعی در خصوصیات خود) که در جماعت مسیحی و ازدواج وجود دارد. دل باز بودن در خصوص روابط (۴۴)، و علاقه ای که ماورای هر گونه رابطه دنیوی است، برای مسیحیان موجود می باشد. مشاوران باید این امید را برای متقاضیان زنده نگاه بدارند، و اهداف لازم را بشناسند (حفاظت و خدمت).

مصیبت زمان ما در این است، که قدرت هائی از همه سوی، سعی دارند ازدواج میان زن و مرد را پست و تضعیف نمایند. در نتیجه مشاوران مسیحی باید تمام کوشش خود را بکنند تا ایماندارن به مسیح، ازدواج سالم و خوشبختی را بدست آورند. به این شکل است که نمک برای سایر مسیحیانی که ازدواجشان چاشنی و مزه خود را از دست داده، خواهند گرید. ازدواج استوار و محکم مسیحی، رابطه صمیمانه ایست که میان عیسی مسیح و کلیسایش وجود دارد (الگوی رابطه ازدواج مسیحی که در افسسیان ۵ تشریح شده، و نیاز به باز کردن دارد). برای مطالعه کلام در مورد ازدواج، می توانید به کتاب ”زندگی در خانواده مسیحی“، و در مورد روابط جنسی، به کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“ رجوع نمائید.

حال عنوان ”بیش از رستگاری“ این کتاب، بصورتی برجسته می گردد (اگر چه راجع به آن بیشتر در فصل اصول رستگاری صحبت خواهم کرد). وقتی مشاوران مسیحی به داستان های

مصیبت بار ازدواج های درمانده متقاضیان گوش می دهند، امید زیادی را می توانند ارائه دهند. به مسیحیان (۴۵) می توانند بگویند:

”من می دانم وضعیت شما ناگوار است، و من نمی خواهم به هیچ اندازه آن را دست کم بگیرم. اما راه حلی که می دانم در عیسی مسیح هست، به مراتب قوی تر از مسئله ایست که شما دارید. نه تنها مسئله ای نیست که نتواند حل کند، بلکه (۱) او می خواهد آن را برای شما حل کند، و (۲) می خواهد ازدواج شما را حتی به جای عالی تری از گذشته برساند. من خدمت وصله سازی یا تعمیر ازدواج نیستم. حذف من تنها ازدواجی است که می درخشد. و این دقیقاً همان است که بدست خواهید آورد، اگر با عیسی مسیح جدی باشید. خدا در کلامش می فرماید در ”جایی که گناه افزون شد، فیض بی نهایت افزونتر گردید“ (۴۶) و این همان است که من و شما می خواهیم“.

در نتیجه کلام خدا امیدی را برای ازدواج گذشته بار می آورد (ازدواج خوب یا بد) که به مراتب عالی تر از هر چه قبلاً بود. شادی خدا در این است که می تواند صلیب ها را تبدیل به تاج کند و قبر ها را خالی کرده و بدن ها را جلال رساند. او مصیبت را تبدیل به پیروزی می کند. امیدوارم مشاوران همیشه چنین موضعی را پیروی کنند. خواست خدا از ایشان همین است.

در خاتمه این قسمت، لازم است دوباره تاکید کنم (و مسیحیان باید این حقیقت را نشان دهند) که آدم موجودی اجتماعی بود.

۵. آدم موجود شاغلی آفریده شد

تا این قسمت دیده ایم که آدم انسانی جسمانی، روحانی، اخلاقی، و اجتماعی بود. اما حال که مردم همه فاسد شده اند (گرچه نه کاملاً از هر لحاظ)، باید توقع داشته باشیم که در همه جوانب زندگی مسئله نیز خواهند داشت. تا بحال ما تعدادی از این مسائل را در مقابل ضوابط خدا در آدم، قرار داده ایم. یکی دیگر از این مسائل، کار است.

کار کردن نتیجه گناه نیست. خدا کار می کند. آدم قبل از سقوطش خوانده شده بود حوا را محبت کند، باغ را آذین کند، حیوانات را نام برده و بر آن ها حاکم شود، بر دنیا چیره شود، و نسل انسان را منتشر سازد. این ها همه کار بود، و قصد آن ایجاد لذت و شادمانی بود، نه زحمت. البته اگر گناه نمی کرد، شاد نیز می بود.

خدا به آدم کار های مختلفی داد. کار های مختلفی که ما با بکار بردن فکر و جسم انجام می دهیم. کار آدم شامل رابطه با انسان و با آفرینش غیر انسانی بود. او با همه گونه جاندار و بی جان، کار داشت.

آدم این کارها را لازم بود در صحنه ای ایده آل و با محبت انجام می رساند (۴۶). پول در آن زمان در میان نبود (و ضمناً توجه داشته باشید که پول باعث رضایت از کار نمی شود)، و

وقتی زمینه کار هائی که خدا به او محول کرده بود را در نظر می گیریم، متوجه می شویم که بسیاری از کارها شمارش پذیر (قابل اندازه گیری) نبودند و نیستند (به لحاظ فرهنگ اقتصادی امروز ما). در جامعه امروزه ما چنین مطلبی را باید تذکر داد؛ کار، لزوماً به خاطر تامین معاش نیست.

ضرورت انجام کار (انجام با ابتکار^(۴۷) و ثمربخش) در انسان نهفته است. آدم را دیدیم که کار می کرد. نیاز انجام کار بر درون او نهفته شده بود (انسان بدون حرکت از میان خواهد رفت). امروزه نیز، این نیاز و حس کنجکاوی را در جامعه به شکل علم و دانش و صنعت می بینیم، و می توانیم بگوئیم همان نیاز به کاری است که آدم در ابتدا در وجودش داشت. کار برای انسان ضروری است. البته کار وقت خود را دارد و اسایش و استراحت وقت خود. اما، هیچ زن و مرد و بچه ای نباید شش روز در هفته بدون کار باشد (بازی کردن برای بچه های کوچک کار است، و مدرسه برای بزرگ سالان). خدا چنین منظوری را دارد. زمانی که انسان کار نمی کند (و این مسئله در بسیاری از متقاضیان هست، خصوصاً کسانی که افسرده اند)، از خودش ناراضی می گردد، و آنوقت خورده گیری و شکایت می کند (دوم تسالونیکیان ۳: ۸، ۱۰، ۱۲). این ناخواری از دو ریشه، که لزوماً سوای هم نمی باشند، سرچشمه می گیرد:

(۱) جسمانی. نویسندۀ جامعه می گوید: «خواب کارگر شیرین است»، ... (جامعه ۵: ۱۲). اگر کار نکنیم، تنبل و بی حال می شویم، و مسائل دیگری نیز بدست می آوریم. در سر تا سر امثال راجع به تنبلی تذکر داده شده، و پولس در دوم تسالونیکیان می گوید اگر کسی کار نکند، نخورد.

دوم تسالونیکیان ۳

۱۰: زیرا حتی زمانی که با شما بودیم این حکم را به شما دادیم که
«هر که نمی خواهد کار کند، نان هم نخورد».
۱۱: شنیده ایم در میان شما برخی کاهلی پیشه کرده اند.
اینان کار نمی کنند، بلکه در کارهای دیگران فضولی می نمایند.

و می گوید از آنکه «کاهلی» می کند دوری کنید (چون روح کاهلی واگیر است).

دوم تسالونیکیان ۳

۱۴: هر گاه کسی از تعالیم ما در این نامه اطاعت نکند،
او را نشان کنید و باوی معاشرت ننمائید تا شرمنده شود.
۱۵: ولی او را دشمن بشمارید
بلکه همچون برادر به وی هشدار دهید.

مشاوران باید آنچه باعث کاهلی شده را در متقاضیان پیدا کنند، تا بتوانند ریشه آن را شناخته و از میان بردارند.
شخصی می پرسد،

”چرا روزی که کاری انجام نداده ام، خسته ام؟“، یا
”چرا پس از آنکه خواب راحتی کردم، خسته از خواب بیدار می شوم؟“.

معمولاً جواب نیز این گونه است:

”چون عکس آنچه فکر می کنید، شما کار زیادی را انجام داده اید. اگر پس از روزی که کار نکرده اید به خواب بروید، شاید مثل آنکه کوهی را کنده باشید، کار کرده اید. شبانگاه، عصبی، نگران، خشمگین، و ناراضی از خود خواهید بود، چون روزتان را با اتلاف وقت گذرانده اید و انرژی روزانه شما مورد مصرف قرار نگرفته است. و این انرژی مصرف نشده، در خواب باعث تحریک ماهیچه ها و منقبض شدن آن ها گردید. چون حرکت جسمانی در قبال تحریکات عضلانی نبود (چون در خواب بود)، انرژی موجود (مصرف نشده) رها نشد و باعث احساس خستگی شما گردید (حتی ممکن است باعث کوفتگی بدن نیز بگردد). به همین خاطر پس از ساعت ها فکر و تحریکات عضلانی، تمام شب بدن شما در حال کار (بی حاصل) بوده! وقتی در روز کار جسمانی می کنید(۴۸)، انرژی عضلانی را مصرف می کنید. به این خاطر در موقع خواب عضلات شما آرام می گردند، و به این دلیل است کلام می گوید: ”خواب کارگر شیرین است“. او خسته و آرام، با احساس پرتی از روز خود به خواب می رود. نگران نمی باشد و وجدان راحتی دارد. این فرقی است که در اشخاص خسته و راضی وجود دارد (جامعه ۵). خسته و ناراضی را در ”کاهلان“ دیدیم. حتی کسی که در بند صندلی چرخدار است (یا تخت بیمارستان) می تواند آن انرژی ساخته شده در عضلاتش را بکار گیرد و (با خواندن، یا نوشتن) خسته به خواب رود.

(۲) ناراضاتی از خود. وقتی از کلامی که می گوید ”بار خود را“ خود حمل کنیم سرپیچی می کنیم، گناه کرده ایم (غلاطیان ۶: ۵ و دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰)

غلاطیان ۶

۴: هر کس باید اعمال خود را بیازماید.
در آن صورت فخر او به خودش خواهد بود،
بی آنکه خود را با دیگران مقایسه کند.
۵: زیرا هر کس بار خود را خواهد برد.

آنگاه وجدان ما احساس بدی را در جسم ظاهر می سازد (افکاری که باعث تحریک عضلات می شوند)، و به این شکل نیاز دادن ترتیب اثر به آن را ایجاد می سازد. علاوه بر نیاز کار کردن که خدا بر درون هر شخص نهفته است، مسئولیت های مالی هست که

امروزه همه به آن وابسته می باشیم، و سرپیچی از هر یک از آن ها موجب رنج و فلاکت ما می شوند،

امثال ۱۰

۴: دستان کاهل، فقیر می سازد،

دستان کاری، دولتمند.

۵: عاقل است پسری که در تابستان گرد می آورد،

اما پسری که در فصل درو می خوابد،

شرمسار می سازد.

بازنشستگی (به صورتی که کار، کنار گذارده می شود و وقت و زمان صرف سرگرمی و خوش گذرانی می شود) در مسیح معنی ندارد. اما، اگر منظور تعویض کار با کار دیگری بوده باشد (بعنوان مثال خدمتی در راه مسیح)، رضایت خدا را همراه خواهد داشت. وقتی خدا صحبت از کار می کند و می گوید،

خروج ۲۰

۹: شش روز کار کن و همه کارهایت را انجام بده،

منظورش تنها، کاری نیست که بتوان از آن بهره برداری کرد. کار برای ما مسیحیان هم بهره در این دنیا دارد و هم در آسمان پیش خدا. کار های خیریه همیشه بلا عوض بوده و خواهند بود.

فهرست زیر نویس های فصل هشتم (بخش دوم)

(۳۲) این دو، هر یک دیگری را توضیح می دهند.

(۳۳) افسسیان ۴: ۲۴؛ کولسیان ۳: ۱۰.

(۳۴) خدا انسان را مسئول رابطه ای که با دیگران دارد نیز می شمارد:

(پیدایش ۹: ۶؛ یعقوب ۳: ۹)

(۳۵) بعنوان مثال، کتاب مزامیر ترکیب اخلاقی فرزندان خدا را نشان می دهد، و شخصی که نجات را دریافت نکرده نمی تواند از آن استفاده کند. حتی بی ایمانان باید احتیاط کنند آن را با زور خود بکار نبرند.

(۳۶) البته کلام خدا بیش از این است، اما شامل این نیز می باشد. معمولاً اصول مورد نظر در موقعیت هایی که نام برده شده جای گرفته اند.

(۳۷) برای کمک به انجام این کار به کتاب های:

“استفاده از کلام خدا در مشاوره مسیحی” The Use of the Scriptures in Counseling و “چهار هفته با خدا و همسایه خود” Four Weeks with God and Your Neighbor رجوع کنید. (این کتاب ها تا بحال ترجمه نشده اند)

(۳۸) پیشگزینش یکی از اصول کلام خدا است. کلمه proorizo که بار ها در کلام خدا استفاده شده، معنی “از قبل تعیین شده” دارد. (اعمال ۴: ۲۸ ؛ ۸: ۲۹-۳۰ ؛ افسسیان ۱: ۵ ، ۱۱؛ اول قرنتیان ۲: ۷).

(۳۹) این کتاب ها به زبان فارسی ترجمه شده اند.

(۴۰) راجع به موضوع محبت به خود، به فصل ۱۵ کتاب “راهنمای مشاوران مسیحی” رجوع نمائید.

(۴۱) دو جنبه معرفی شده اند؛ “عهد” و “یاری”. هر دو با هم، خواست خدا را فراهم می آورند. ظمناً توجه داشته باشید که در پیدایش ۲: ۱۸، هوا بخاطر نیازی که آدم داشت آفریده شد: “نیکو نیست که آدم تنها باشد”.

(۴۲) عهدی که خدا را شاهد می گرداند، توافق صادقانه ایست که شامل تحریم هائی می گردد اگر شکسته شود، و برکاتی اگر نگاه داشته گردد.

(۴۳) آنچه در پیدایش ۲: ۲۴ و اول قرنتیان ۶: ۱۵ و ۱۶ آمده (تنها آیاتی که مربوط به روابط جنسی است) ممکن است بنظر خلاف برداشتی باشد که من دارم. در صورتی که اینطور نیست. پولس همچنین صحبت از رابطه نزدیک با مسیح می کند (“با او یک روح است” آیه ۱۷) که با تنفروشی از میان می رود و “با او یک تن می شود” آیه ۱۶. توجه نیز داشته باشید که “یک تن” با “یک روح” یکی نمی باشند. و سپس پیدایش ۲: ۲۴ را مطرح می کند (در محدوده وسیعتر: نزدیکی که در یکتا بودن هست، آن نزدیکی که در روابط جنسی موجود است را شامل می گردد).

(۴۴) همچنین به کتاب زندگی در خانواده مسیحی، فصل ۳ (ارتباط) مراجعه کنید.

(۴۵) به غیر مسیحیان می توانند امید را در طرف مقابل در ارائه دهند. تا زمانی که شخص به عیسی مسیح (در) ایمان نیاورده، امیدی برایش وجود ندارد.

(۴۶) رومیان ۵: ۲۰. توجه کنید که مشاور نباید مسئله را کوچک بشمارد، بلکه منجی را بزرگتر از مسئله جلوه دهد.

(۴۷) گناه آدم بطور واضح نشان می دهد که عصیان علیه خدا را نمی توان بخاطر اشکالات موروثی (ژنتیک) یا شرایط محیطی برداشت نمود. هر دو شرایط کاملی را می داشتند.

(۴۸) البته ابتکاری که بر اساس آفرینش خدا بود (تنها خدا است که از هیچ همه چیز را ساخت)، و مایع جلال او می شد.

(۴۹) کار فکری که حاصلی را در نظر دارد، جسمانی نیز هست؛ کالری بدن را مصرف می کند.